

جشن جوشیدن چشمه هدایت

بیش از چهارده قرن پیش، در سرزمین تفتیده و خشک و محرومی که قرن‌ها ابر الهام و آگاهی از آسمان آن عبور نکرده و باران نبوت و کتاب بر سرزمین مرده‌اش نباریده بود، ناگهان در نیمه شب هفدهم رجب صاعقه‌ای بس سهمگین از برق بیداری و بصیرت بر قله کوهی، که غار "حراء" در آن قرار داشت، اصابت کرد و رعد رسای هدایت پرده‌های گوش دل و حجاب حواس مردی را که در آستانه غار غرق دریای تفکر در آفرینش جهان و مبدأ و مقصد و مقصود آن بود پاره کرد و تارهای وجودش را با طنین خود سخت به ارتعاش آورد.

این مرد، از نوجوانی تا به امروز که به کمال چهل سالگی خود رسیده‌بود، به سنت جدش ابراهیم خلیل و پیروان پاک او که "حنیف" نامیده می‌شدند، سالی یکبار را به خلوت گزینی و راز و نیاز با محبوب می‌پرداخت. او ماه رمضان را برای اعتکاف خود انتخاب کرده‌بود و با ترک شهر و دیار در این مدت به مناجات با یار پناه می‌برد.

به بیان عموزاده عزیزش علی(ع)؛ "هر سال در جوار حراء پناه می‌گزید و من می‌دیدم او را و کسی غیر از من او را نمی‌دید...".

گویا آب و آذوقه هفته را، که سفره نانی از آرد هسته خرما بود، علی برای او تجدید می‌کرد و اگر بارانی می‌بارید، آب جمع شده در گودال سنگهای آذرین را ذخیره می‌کرد. تصور سپری کردن یکماه تمام در تنهایی و سکوت برای کسانی که تجربه حتی یک ساعت سیر اندیشه و رای مسائل مادی را نداشته‌اند، البته بس دشوار است، اما این مرد گوئی در راز و نیاز با "رب" و در جاذبه یار "ذوالجلال و الاکرام"، "زمان" را احساس نمی‌کرد.

سالهای گذشته، او این اعتکاف را به راحتی سپری کرده بود، اما این بار که به اوج کمال عمر خود، یعنی چهل سالگی رسیده بود، صاعقه سعادت و رعد و برق بیداری و بینائی این چنین بنیادش را به لرزه افکنده بود.

میقات موسی(ع) با پروردگار در کوه طور چهل شب بود. بنی اسرائیل نیز برای پاک شدن از پلیدیهای شرک چهل سال در صحرای سینا سرگردان شدند تا عزت بیاموزند. عدد چهل در ادبیات دینی و ملی ما معنای ویژه‌ای دارد که ملازم رسیدن به رشد و کمال است.

و اینک محمدص در آستانه چهل سالگی در پرتو صاعقه‌ای که بر قلبش اصابت کرده بود ، بر دنیای تازه‌ای چشم می‌گشود و گوش دلش آهنگ دلنوازی را استماع می‌کرد؛

احساس کرد کسی او را به خواندن فرا می‌خواند؛... اِقْرَأْ (بخوان)

سکوت می‌کند . نمی‌داند چه چیز را باید بخواند ! نه او خواندن می‌داند ، و نه خالقش خطی برای خواندن به او نمایانده است ! پس چگونه و چه چیز را باید بخواند؟! ...

محمد حیران و سرگردان است .

بار دیگر تکرار می‌شود : اِقْرَأْ (بخوان) و باز هم محمد در اندیشه آن که چه چیز را بخواند!

سرانجام طنین وحی تردید و تحیر او را چنین برطرف می‌سازد :

اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ

بخوان به نام پروردگارت که آفرید

آیا با توسل به اسم "رب" باید متنی را می‌خواند، یا آنچه باید خوانده می‌شد، همان "اسم رب" بود؟

ما امروز از واژه "اسم" ، لفظ را می‌فهمیم و اسماء را علائم و الفاظی قراردادی و دل به خواه می‌شناسیم. اما محمد که عربی زبان مادرش اش بود، می‌دانست که اسماء همان صفات و حقیقت واقعی و طبیعت هر چیزی است. پس می‌باید "اسم رب" ، یعنی آثار اسم ربوبیت را می‌خواند.

مشرکین معاصر پیامبر، به "الله" اعتقاد داشتند. اما "ربوبیت" را منکر بودند. آنها الله را "رب الارباب" می‌دانستند که اداره عالم انسانها را به فرشتگان و نمایندگان آنها، یعنی بت‌ها و متولیان بت‌کده و ارباب‌های دنیائی، سپرده و خود به عالم ملکوت پرداخته است. اینک محمدص باید با نام رب و نقش ربوبیت در عالم انسانها آشنا شود و اسم رب را نه به لفظ ، که با آثارش در هستی بخواند.

ما عادت کرده‌ایم با علائم قراردادی که خود ابداع کرده‌ایم ، و "زبان" اش می‌نامیم ، منظور خود را به

دیگران منتقل نمائیم؛ فارسی، عربی، انگلیسی، فرانسه و غیره... با سواد کسی را می‌شماریم که این علائم را بخواند و بتواند بنویسد.

آیا خداوندی که استعدادِ اختراع علائم را در نهاد آدمی قرار داده است، ناتوان بوده که با علائم دیگری دل پیامبر خود را دانا سازد؟ آیا فقط کسانی که سواد دارند حقایق هستی را می‌خوانند یا خواندن را هزاران هنر است؟

"اسم رب" یعنی سیادت و سازماندهی او همه عالم را زیر چتر خود گرفته است.

پیامبر کدامین جلوه ربوبیت را باید می‌خواند؟

اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ

آفرینش را بخوان، هستی را با همه ابعادش، از ذره تا کهکشان، از دره یا دریا، از اوج آسمان تا اعماق زمین بخوان.

آفرینش در آسمانها و زمین خلاصه نمی‌شود، کمال آن را که به سرپنجه مبارک "احسن الخالقین" به شکل انسانی برومند از خون بسته‌ای پدید آمده است بخوان.

اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ

اَقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَامُ

بخوان که پروردگارت کریم‌ترین است.

محمد در آموزش الفبای توحید با زبان اهل دل، تا این لحظه نام "رب" یعنی آثار تدبیر و تقدیر و سازماندهی او را در آفرینش جهان هستی و نوع انسان از نطفه‌ای ناچیز خوانده است. در این مرحله باید علاوه بر خلقت، کرامتِ "رب" را نیز بخواند و بفهمد.

چگونه و از کدامین نشانه و اثر می‌توان "کرامت رب" و کریمانه بودن نظام مدیریت او را شناخت؟

اقرء وربك الاكرام الذي علم بالقلم علم الانسان ما لا يعلم.

رب و رئیس و روزی رسان تو کریم است. چرا که کاربرد قلم را کرامت کرد و به انسان از این طریق آنچه را نمی دانست آموخت.

شگفتا در جامعه مطلقاً جاهل و بیسوادی که نام خود را هم نمی نوشتند، و به پیامبر امّی و درس نخوانده و خط نوشته‌ای که در تمامی عمرش هرگز استادی نداشته‌است، سخن از قلم و تعلیم دانش گفته می‌شود، همان قلمی که بعدها به مرکب و متن نوشته شده‌اش نیز سوگند عظمت خورده می‌شود:

"نون و القلم و ما یسطرون

به این ترتیب در نخستین میقات وحی، محمد نام "رب" یعنی آثار و علائم اداره‌کنندگی کسی را که یک ماه در غار حراء با او خلوت کرده بود، در آفرینش جهان هستی و نوع انسان خواند و هم آثار کرامت او را که قلم را نردبان کمال انسان ساخته است.

نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت به غمزه مسئله آموز صد مدرس شد

کسانی که خواندن و سواد دار شدن را تنها از طریق آموزش زبانهای متعارف می‌شناسند، همچنان بر این باورند که گویا در آن شب قدر خداوند نوشته‌ای را به محمد نشان داده و از او به دفعات خواسته‌است آن را بخواند و او تکرار می‌کرده خواندن نمی‌داند: "ما أنا بقاری" و سرانجام معجزه‌ای واقع شده و او آن متن را خوانده است!!

آنها که خواندن را در خط نوشته‌ها خلاصه دیده‌اند، چرا نشانه‌ای از آن متن سراغ نمی‌دهند و چرا هیچ روایتی از آن گزارش نشده‌است؟

اگر محمد خوانای خطوط ظاهری شده بود، چگونه مادام‌العمر بی‌سواد باقی ماند تا جائی که در اصلاح متن صلح‌نامه "حدیبیه" نام خود را هم نتوانست بخواند؟

خداوند در قرآن وعده کرده بود "ما به زودی تو را خوانا می‌کنیم تا فراموش نکنی" (سنقرئک فلا تنسی - سوره الاعلی آیه ۶) اما هیچکس گواهی نداده است هرگز پیامبر نوشته‌ای را خوانده باشد. پس وعده الهی چگونه تحقق یافت و او خوانای چه حقایقی شد؟

از تقابل کلمات قرائت و نسیان در آیه فوق می فهمیم که مفهوم قرائت مخالف "نسیان" است و اگر معنای نسیان فراموشی است، قرائت، به یاد سپردن و آگاه و بیدار ماندن محسوب می شود.

آیات سوره نجم که در سالیانی بعد نازل شد، به وضوح نشان داد که محمد در آن شب نورانی چه چیز را و چگونه خوانده است.

ذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى أَفْتَمَارُونَهُ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ... مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ

"دل او آنچه دید، خطا ندید (صداقت و واقعیت داشت)، آیا با او درباره آنچه می بیند جدال می کنید؟ بار دیگر هم آن را دید ... چشم [دل پیامبر] منحرف نشد و [از حد طبیعی] تجاوز نکرد. به یقین برخی از نشانه های بزرگ پروردگارش را دید"

به این ترتیب می فهمیم که قرائت اسم رب (اقرء باسم ربك الذی خلق) که در غار حراء بر پیامبرفرمان داده شد، "رؤیت" آثار ربوبیت در صفحه هستی است، آنهم با چشم دل و بصیرتی که محفوظ از لغزش و طغیان است.

ما نیز اگر علم یقین داشته باشیم با چشم یقین جهنم اعمال خود را می بینیم:

كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ (سوره تکاثر)

اینک محمدص که خروش وحی گوش خردش را با طنین خود به لرزه در آورده و چشم بصیرتش در تابش صاعقه سوزان سروش الهی خیره مانده است، وحشت زده و هراسناک از عظمت واقعه، همچون غزالی که از شرزه شیری می گریزد، به سرعت سرازیری کوه حراء را به شتاب طی می کند و به خانه و خدیجه اش پناه می برد!

محمد، تو را چه شده است؟

چرا بر خود می لرزی؟

از چه می هراسی؟

آیا کسی قصد جان تو کرده است؟ ...

و محمد در حالی که زبانش بند آمده و به سختی تکلم می کرد ، ماجرا را با محرم خود مطرح می سازد و نگرانی اش را که مبادا گرفتار پریشانی و جن زدگی شده باشد با او در میان می گذارد.

آخر او در زندگی آرامش چنین عوالمی نداشته و چیزی از ماجرای وحی و الهام به پیامبران پیشین نشنیده و نخوانده بود.

خداوند در کتابش تصریح کرده است:

وَكذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَنْ نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

"و بدین گونه قرآن را به فرمان خویش بر تو وحی کردیم ؛ (قبل از آن) تو آگاهی نداشتی که کتاب و ایمان چیست ، ولی ما آنرا نوری ساختیم که هر یک از بندگان خویش را که بخواهیم ، بدان هدایت کنیم ؛ و مسلما تو به راهی راست هدایت می کنی "

قرآن پیامبر اسلام را "امی" یعنی تعلیم نگرفته و درس نخوانده معرفی کرده است.

خدیجه او را دلداری می دهد که خدای مهربان هرگز بندگان شایسته خود را گرفتار نمی کند ...

محمد (ص) که سخت بر خود می لرزید، از خدیجه می خواهد پتوئی بر او بیچد تا لختی بیاساید و اعصابش آرام گیرد ...

لحظات به سنگینی تاریخ می گذشت و خدیجه هراسناک از حادثه ای که برای همسرش رخ داده، با هرچه داشت روی او را می پوشاند که ناگهان سروش دیگری طپش قلب پیامبر را تشدید کرد:

ای جامه بر خود پوشیده ، برخیز و (مردم را) هشدار ده، پروردگارت را به بزرگی یاد کن، جامه خویش پاکیزه دار، از پلیدی دوری کن، خدمت خویش بزرگ شمار و برای (انجام رسالت) پروردگارت شکیبا باش (آیات اولیه سوره مدثر)

آنچه در غار حراء بر قلب پاک پیامبر تابیده بود ، نه خواب و خیال و جادو و جن زدگی بود ، و نه از جنس شیفتگی و شهود مدعیان کشف و کرامات به شمار می رفت.

همچنانکه خداوند جهان را در شش مرحله آفرید، محمد نیز باید برنامه شش ماده‌ای مهمی را پیاده می کرد :

۱- مرد و مردانه برخیزد و مردم جاهلی را که بت می پرستیدند، دختران خود را در خاک می کردند و کارشان قتل و غارت بود، به عواقب کارشان هشدار دهد (یا ایها المدثر قم فاندز).

۲- او باید "رب" خویش ، یعنی صاحب اختیار و سرور و آقایش ، نه اربابهای زر و زور و تزویر را بزرگ بدارد (و ربك فکبر).

۳- محمد باید دامان خویش از آلودگی‌های زمانه پاک دارد تا هیچ پوششی از پلیدی بر جامه تن و جان او نماند (و ثيابك فطهر).

۴- او باید از هر کجی و ناراستی اجتناب کرده و تبری جوید (والرّجز فاهجر).

۵- محمد نباید خدمات و احسان خود به دیگران را بزرگ شمرده بر آنها منتی نهد.

۶- او باید در ابلاغ رسالت ربوبی صبر و شکیبائی نماید و مقاومت ورزد.

اینها توصیه‌های شخصی برای خودسازی پیامبر بود ، اما توصیه‌های اجتماعی یا رسالت عمومی او را خداوندی که خود را با چهار صفت : ملک، قدّوس، عزیز و حکیم معرفی کرده است، در چهار ماده و چهار مرحله به شرح ذیل (بر حسب آنچه در سوره جمعه آمده است) بیان کرده است:

او کسی است که در میان امین (مردم بی خبر و بی فرهنگ) رسولی از میان خودشان برانگیخت تا:

۱- نشانه‌های او (خداوند) را بر آنان تلاوت نماید (معرفی ملک، خداشناسی توحیدی)

۲- آنها را تزکیه نماید (معرفی قدّوس برای ایجاد قداست و پاکی و تزکیه نفس)

۳- کتاب (نظامات و مقررات) تعلیمشان دهد (معرفی عزیزی که قانونگذار عزتمند است)

۴- و حکمت (علم رفتار و مناسبات مردمی) به آنان یاموزد (معرفی حکیمی که رفتارش فرزانه است)

و این چنین رسالت رهائی بخش پیامبر آغاز گردید.